

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

داکتر عباس آزادیان



مهاجرت و پناهندگی

به ادامه گذشته

قسمت پنجم: جدایی اعضای خانواده

- تو کجایی؟

در گستره بی مرز این جهان

- تو کجایی؟

من در دوردست ترین جای جهان ایستاده ام

کنار تو

ترانه کوچک - احمد شاملو

تأکید کردم که مهاجرت میتواند مزایای زیادی داشته باشد ولی هزینه های آن هم فراوان است. قبل از مهاجرت باید با داشتن شناخت از مسائل و مشکلات مهاجرت آماده مقابله با آنها بود تا کمترین هزینه ها پرداخت شود و از حداکثر امکانات استفاده بشود.

در چند فصل گذشته برخی از این مسائل و مشکلات ممکن را مورد بررسی قرار دادم. شکی نیست که هدف من از مطرح کردن این مسائل و مشکلات ایجاد ترس و دلهره در میان مهاجران و یا کسانی که قصد مهاجرت دارند نیست. هدف آگاهی از مسائل و مشکلاتی است که میتواند ضربه های عمیقی به اعضای خانواده بزند. امید من این است که از طریق این آگاهی بتوانیم هزینه مهاجرت را کمتر کنیم. در این قسمت به موضوع جدایی اعضای خانواده از همدیگر میپردازم.

جدایی و احیاناً تنهایی طولانی مدت اعضای خانواده میتواند یکی از مسائل و مشکلات مهم مهاجرت باشد. حدت و نوع مشکل بستگی به نحوه مهاجرت اعضای خانواده دارد. نحوه مهاجرت نقش مؤثری در میزان جدایی اعضای خانواده از هم بازی میکند.

در مطالعه ای که در دانشگاه هاروارد سازماندهی شده بود به مسائل مهاجرت و همراه بودن خانواده در جریان مهاجرت پرداختند. این مطالعه نشان داد که تنها ۲۰٪ کودکانی که به آمریکا آمده بودند همراه تمامی اعضای خانواده دست به مهاجرت زدند. در همین مطالعه نشان داده شد که در حدود ۱/۳ خانواده ها یکی از والدین به تنهایی دست به مهاجرت زده و والد دیگر همراه فرزندان در کشور خود به انتظار شرایط مناسب برای مهاجرت میماند به امید روزی که دوباره همه اعضای خانواده در کشور جدید به هم ملحق شوند.

من در کار خود موارد متعددی از این نمونه ها (مهاجرت یکی از والدین) را شاهد بوده ام که عوارض دردناکی را هم در برداشته است. یکی از مراجعان من خانمی است که به تازگی به کانادا آمده است. ایشان چند سالی با سه پسرش در ایران منتظر بود که کار پناهندگی شوهرش در کانادا درست شود تا بتوانند دوباره در کانادا به هم بپیوندند. وقتی این خانم بالاخره و بعد از این جدایی چند ساله به کانادا می آید آن نزدیکی سابق بین او و شوهرش برقرار نمیشود. خانم که در نتیجه چند سال دوری و فشارهای زیاد مالی و خانوادگی دچار افسردگی شدید شده بود شرایط جدید را نمیتواند تحمل کند. افسردگی او در برخورد با مسائل و مشکلات مهاجرت بیشتر میشود و او خشم عمیقی از کانادا در دل خود جا میدهد. او از آنجایی که سیستم مهاجرت کانادا را مقصر اصلی جدایی خود و خانواده اش میداند در ذهن خود تصمیم میگیرد به این سیستم ضربه بزند. متأسفانه در اقدامی غیر منطقی کالایی بسیار کوچک و بی ارزش را از مغازه ای برمیدارد و بدون پرداخت پول خارج میکند. با سیستم ایمنی بالایی که این گونه مغازه ها دارند این فرد بلافاصله دستگیر میشود و به اتهام دزدی پرونده ای جنایی برای او تنظیم میشود که خود مسائل و مشکلات فراوانی برای او در پی داشت. پس از چند سال که از به هم پیوستن مجدد خانواده میگذرد رابطه آنها به هیچ وجه بهتر نشده است و در آستانه جدایی قرار دارند. نمونه های مشابهی که بعد از پیوند دوباره زن و شوهر هیچگاه آن گرمی سابق در رابطه آنها ایجاد نشده فراوانند.

در کار تحقیقاتی دانشگاه هاروارد که به آن اشاره کردم مشاهده شده بود که در حدود ۲۰٪ از خانواده ها هر دوی والدین با هم دست به سفر میزنند و بچه ها نزد اقوام در کشور خود میمانند. من کمتر شاهد این گونه مهاجرت در میان ایرانیانی که نزد من می آیند بوده ام. چیزی که من بیشتر شاهد آن بوده ام مهاجرت یکی از والدین است که به آن اشاره کردم و یا مهاجرت یکی از والدین به همراه کودکان میباشد. مطالعه دانشگاه هاروارد نشان میدهد که در ۱۵٪ از خانواده یکی از والدین به همراه بچه ها دست به مهاجرت میزنند و والد دیگر در کشور خود میماند. این مورد شامل بسیاری از خانواده های تازه مهاجر ایرانی در کانادا میشود.

تحقیقات فوق الذکر و بسیاری از مطالعات دیگر و تجربه کاری من نشان میدهد که مسائل و دشواریهای مهاجرت ساختار بسیاری از خانواده ها را بر هم میزند. به طور مثال تعداد قابل توجهی از مردان مهاجر ایرانی بعد از مدتی اقامت در غرب به دلیل ناتوانی از ایجاد پیوند با بازار کار کشور میزبان به ایران باز میگردند و در آنجا مشغول به کار میشوند. البته این امر به شرطی است که پلهای پشت سر را خراب نکرده باشند. چنین ترتیبی در خانواده مسائل و مشکلات فراوانی در بر دارد.

یکی از مراجعانم خانواده ای است با یک پسر و یک دختر حدود ۲۲-۲۰ ساله. هر دو جوان به دانشگاه میروند. این خانواده از وضعیت مالی خیلی خوبی برخوردار بودند. پدر از حرفه ای بسیار موفق از لحاظ مالی و بالا از لحاظ اعتبار اجتماعی برخوردار بود اما با وجود تحصیلات عالی، بعد از مهاجرت موفق نمیشود که موقعیت خود را از لحاظ شغلی و مالی مستحکم کند و علی رغم شرکت در انجمنها و محافل بالای علمی نمیتواند شغل خوبی پیدا کند. این آمادگی را هم در خود نمیبیند که سطح اجتماعی خود را به قول خودش "پایین بیاورد" و هر شغلی را بپذیرد. ایشان بالاخره تصمیم میگیرد بار سفر را ببرند و به ایران برگردند چون با سطح بالای تحصیلی او هنوز امکان داشتن شغل خوبی در ایران برایش فراهم بود، در ضمن اینکه هنوز در ایران امکانات مالی متعددی در اختیار داشت. این بازگشت بار سنگینی بر دوش مادر خانواده گذاشت و او دچار افسردگی شدید شد. افسردگی او دو چندان شد وقتی فهمید همسرش در ایران رابطه ای دیگر اختیار کرده است. او به ایران میروند و در نهایت در مورد طلاق به توافق میرسند و از هم جدا میشوند. به مرور زمان و در نتیجه دوری پدر، ارتباط پدر با جوانان خود به تدریج کم و کمتر میشود. ارتباط آنها اکنون در حدی است که تنها وقتی این فرزندان تقاضای پول دارند به پدر خود تلفن میزنند. هر دو جوان هم در کار دانشگاهی خود دچار مسائل و مشکلات فراوانی هستند و راه روشن و درستی در پیش خود نمیبینند و هم در زندگی فردی خود دچار ناتوانی میباشند. سناریوی فوق با تفاوتهای جزئی در بسیاری از خانواده ها دیده میشود. مسائل و مشکلات فوق در خانواده هایی که یکی از والدین - معمولاً پدر - در ایران زندگی میکند تا هزینه زندگی خانواده را تأمین کند شایع میباشد.

مطالعات مختلف و تجربه شغلی من نشان میدهد که برای بسیاری از خانواده ها جدایی اعضای خانواده در جریان مهاجرت هم امری پر دردسر و بعضاً دردناک است. شکی نیست که واکنش اعضای خانواده و به خصوص فرزندان به این موضوع متفاوت است. من سه مورد واکنش متفاوت را از لحاظ شدت برخورد مشاهده کرده ام:

۱- ممکن است تعداد کمی از این فرزندان که از یک یا هر دو والد خود جدا شده اند این مسئله جدایی را در مجموع مثبت ببینند. من به ندرت شاهد چنین مواردی بوده ام. چنین نمونه ای ممکن است در خانواده ای اتفاق بیفتد که والدین در

کشور خود در حال جدل و دعوی دایم میباشند و یا به طور مثال پدر خانواده با بچه ها درگیری مداوم دارد و با جدایی اعضای خانواده در نتیجه مهاجرت این درگیری کمتر میشود.

۲- اکثر افراد روند جدایی اعضای خانواده را پر از تنش می یابند و ناراحتیهای فراوانی را تجربه میکند. این گروه سعی میکنند مسائل مهاجرت را تحمل کنند ولی در عین حال ممکن است دچار نا هنجاریهای روحی و روانی متعددی شوند.

۳- برای گروه سوم این پروسه میتواند دردناکتر و ضربه زننده تر باشد. این افراد ممکن است در واکنش به تنشهای شدید مهاجرت دچار انواع و اقسام بیماریها بشوند و توان عملکرد مستقل خود را از دست بدهند.

به نظر می آید که بینش افراد نسبت به پدیده مهاجرت و تفسیر آنها از جدایی و سرنوشت نهایی خانواده هم تأثیر عمیقی در شدت و گستردگی تأثیرات منفی جدایی اعضای خانواده از هم دارد. برای مثال دختری ۲۲ ساله به خاطر افسردگی شدید به نزد من آمد. بررسیهای ما نشان داد که افسردگی او هنگامی بعد جدی به خود گرفت که پدرش، نا توان از ایجاد پایگاه مناسب در کشور جدید و سرگشته از رابطه نا هنجار زنانشویی، تصمیم میگیرد از کانادا به کشوری دیگر برود. متأسفانه این ترک خانواده شکل دائم میگیرد و ایشان تا مدتهای طولانی تمامی ارتباطهای خود را با خانواده قطع میکند. این دختر به حدی از پدر خود عصبانی بود که حتی حاضر نبود در هیچ موردی با پدرش حرف بزند. میگفت: "چه پدری؟ در سخت ترین شرایط ما را رها کرد و رفت." این جوان باید ۲۰-۳۰ ساعت در هفته کار میکرد تا کمک خرجی خانواده باشد و نبود وقت کافی برای مطالعه بر عملکرد درسی او نیز تأثیر منفی گذاشته بود. میگفت اخیراً برادرش رابطه ای را با پدرش - که اکنون از لحاظ شغلی مردی موفق است - آغاز کرده است ولی این رابطه بیشتر برای گرفتن پول از پدر است تا رابطه ای صمیمانه و از روی نزدیکی عاطفی. از زاویه دید این دختر رفتن پدر از کانادا نشانه رها کردن خانواده، بی اهمیت تلقی کردن خانواده و به خصوص کودکان و خود را در درجه اول قرار دادن بود. این برخوردها و باورها تأثیر بسیار منفی روحی و روانی بر این دختر جوان گذاشته بود.

خانمی که همسرش به خاطر مسائل مالی و شغلی مجبور است مدتی در ایران باشد میگفت که دختر جوانش که از دبیرستان فارغ التحصیل شده است و در آستانه ورود به دانشگاه میباشد. او بارها با چشمان اشکبار مطرح کرده است که نبود پدر در جشن فارغ التحصیلش تأثیر منفی شدیدی روی او داشته است.

گاه جدایی اعضای خانواده میتواند ناشی از سرخوردگیهای حاصل از ناتوانی در کنترل بچه ها باشد. من این مورد را به خصوص در میان خانواده های پاییند به مسائل مذهبی شاهد بوده ام. به نظر میرسد که مهاجرت و قوانین کشور جدید که درجه آزادی بچه ها را افزایش میدهد و پذیرش چهارچوبهای فرهنگی جدید باعث از بین رفتن انسجام مذهبی این خانواده ها میشود. بعضی خانواده های مذهبی که به هر دلیلی تصمیم به مهاجرت میگیرند به زودی متوجه میشوند که آن کنترل سابق را روی نحوه تفکر کودکان خود ندارند. این مسأله میتواند باعث ایجاد تنش و تناقض شدید در خانواده بشود و به جدایی بینجامد. در یکی از مواردی که من شاهد بودم پدری که جای مهر نماز روی پیشانی اش بود سرخورده از ناتوانی خود در کنترل فرزندان، همسر و بچه های خود را رها کرد و به ایران رفت. سرخوردگی این فرد در حدی بود که او حتی از کمک مالی به خانواده، علی رغم داشتن امکانات مالی عالی خود، خود داری کرد. اعضای

باقیمانده خانواده دچار مسائل و مشکلات مالی فراوانی شدند و مجبور به استفاده از کمکهای اجتماعی دولت شدند. پسران و دختر این خانواده مشکلات متعدد روحی و اجتماعی دارند و مادر خانواده از حل مشکلات و تنشهای خانواده ناتوان است و موفقیت درسی بچه ها کاهش قابل توجهی یافته است.

آنچه که میتواند مسأله جدایی مکانی اعضای خانواده را حادثر بکند مسأله مسئولیت بزرگ کردن بچه ها است. در خانواده های متعددی مادر و فرزندان در کانادا اقامت دارند و پدر در ایران مانده و به کار مشغول است تا هزینه اقامت خانواده را در غرب تأمین کند. در این خانواده ها وقتی پدر برای ملاقات به غرب می آید درگیریهای خانوادگی بیشتر میشود. بخشی از این درگیریها به دلیل این واقعیت است که پدر از عملکرد بچه ها راضی نیست و تغییرات مشاهده شده در آنها - به خصوص استفاده آنها از آزادیهای موجود در غرب، به کلوب رفتن، کمتر به درس توجه کردن و غیره - را دوست ندارد و از آنجایی که خود او هم - حداقل به خاطر وقت کمی که همراه خانواده صرف میکند - توان چندانی برای مداخله ندارد همه کاسه کوزه ها را سر مادر میسکند و با مادر درگیر میشود. باور پدر این است که مادر وظایف خود را آن گونه که باید انجام نداده است. حاصل این میشود که دور هم بودن خانواده تأثیری جز افزایش تفرق و تنش عاطفی بین اعضای خانواده ندارد و در نهایت به جدایی والدین می انجامد. به قول دو نفر از مراجعان من، پدر احساس میکند که به "گاو شیردهی بدل شده که فقط باید کار کند و پول در اختیار اعضای خانواده بگذارد بدون آنکه حرف او ارزشی داشته باشد" و مادر احساس میکند که "با بی انصافی مسؤول همه اشتباهات و خلافهای کودکان شناخته میشود بدون اینکه کار طاقت فرسای او که مسئولیت کودکان را به تنهایی به دوش گرفته" به رسمیت شناخته شود.

توجه داشته باشید که در این بحث من حتی اشاره ای هم به نیازهای جنسی و عاطفی- اجتماعی والدین که در نتیجه جدایی اعضای خانواده برجسته نکرده ام که خود بحث دیگری است و مسائل و مشکلات متعددی را به وجود می آورد. شکی نیست اگر این نیازها برای مدت طولانی برآورده نشوند مشکلات روحی متعددی میتواند در پی داشته باشد و چنانچه فرد به دنبال ارضاء این نیازها باشد مشکلات صد چندان خواهند شد.

خانمی و شوهرش را چند سالی است که میشناسم. شوهر این خانم فردی متشخص و با رفتار منطقی است. قبلاً علاقه ای بسیار در بین اعضای این خانواده دیده بودم. خانم میگفت که شوهرش به خاطر مسائل اقتصادی و فشار مالی به ایران رفته است تا بعضی از کارهای مالی را سر و سامان بدهد و خانم با دختر و پسر نوجوانش در تورنتو مانده بود. در فاصله دو سال دوری مرد با دختر خانمی جوان آشنا میشود که به خاطر آرزوی زندگی در کانادا به این مرد نزدیک شده و رابطه ای بین آنها ایجاد میشود. وقتی خانم از این رابطه آگاه میشود به شدت تحت تأثیر قرار میگیرد و دچار افسردگی شدیدی میشود. شوهرش مسأله تنهایی و نیازهای جنسی خود را مطرح میکند و میگوید در مقطعی آن چنان تحت فشار بوده که کنترل خود را از دست داده و به فکر ایجاد این رابطه افتاده بود. خوشبختانه این رابطه چندان پیش نمیرود و این زوج میتوانند مسائل و مشکلات خود را حل کنند. ولی در موارد دیگر چنین رابطه ای میتواند زندگی خانوادگی را متلاشی کند که من شاهد نمونه های متعددی بوده ام.

اگر جدایی اعضای خانواده برای تسهیل مشکلات مهاجرت لازم است باید از عواقب احتمالی آن آگاه بود و برای به حداقل رساندن این عواقب پیش بینیهای لازم را در نظر گرفت. بدین منظور راهکارهای زیر پیشنهاد میشود:

۱- جدایی اعضای خانواده در هر شرایطی تأثیرات منفی در بر خواهد داشت و باید سعی کرد جدایی تا حد امکان کوتاه باشد.

۲- باید جدایی را تا حد امکان از قبل برنامه ریزی کرد و شرایط و طول مدت آنرا تا حد ممکن مشخص کرد.

۳- اعضای خانواده و به خصوص فرزندان بایستی از مهاجرت، جدایی، مراحل و مشکلات احتمالی بر سر راه خانواده درک درست و مشخصی داشته باشند.

۴- توجه بیشتر به فرزندان در هنگام جدایی اعضای خانواده میتواند عواقب منفی مهاجرت را کمتر کند.

۵- عضو خانواده ای که از بقیه خانواده جدا شده است، باید ارتباط نزدیک خود را با خانواده -از طریق تلفن، ارتباط اینترنتی، فرستادن عکس و ویدئو حفظ کند.

۶- در جریان این ارتباطات اعضای خانواده باید در مورد یکپارچه شدن و دور هم آمدن احتمالی خانواده در آینده نزدیک تبادل نظر و همفکری داشته باشند.

۷- فرستادن گاه و بیگاه هدیه احساس خوب بودن، مورد توجه بودن و ارزشمند بودن را به فرزندان خانواده میدهد و ارتباط نزدیکی باقی میماند. این هدیه نقش یک شیء جانشین را بازی میکند و کودک آنرا بخشی از پدر و یا مادری که دور است میبیند.

۸- باید آماده برخورد احتمالی با عواقب جدایی بود. در بهترین شرایط، حتی اگر تمام مقدمات مهاجرت به شکل منطقی پیش بینی شده و تمامی شرایط بالا در نظر گرفته شود هنوز مشکلات خانوادگی بروز خواهد کرد و فرزندان احساس به حال خود رها شدن پیدا میکنند. باید بتوان این احساسات را شناسایی و درک نموده و با آن برخورد منطقی کرد.

۹- هنگامی که چنین احساسات منفی بروز میکند نباید آنها را انکار کرد، سرکوب کرد و یا کوچک شمرد و نادیده انگاشت. هر چه زودتر با این احساسات برخورد مثبت شود بهتر است و عوارض منفی را کمتر میکند.

۱۰- روند یگانه شدن و دور هم جمع شدن خانواده هم میتواند دشوار باشد و هم زمان میگیرد. نمیتوان انتظار داشت بعد از ۴-۵ سال جدایی همان احساسات و گرمیها و نزدیکیهای سابق در خانواده وجود داشته باشد. ایجاد پیوند گرم و عمیق - حداقل در بعضی خانواده ها- محتاج گذشت زمان است.

۱۱- در این مرحله "آشنایی دوباره اعضای خانواده"، باید تغییرات افراد خانواده به رسمیت شناخته شود، علایق جدید آنها مورد استقبال قرار بگیرد و رشد شخصیت و یا احتمالاً مشکلات روحی و روانی آنها در نظر گرفته شوند.

۱۲- والدین باید در نظر داشته باشند که بعد از سالها جدایی ممکن است کنترل و نقش سابق را در هدایت فرزندان یا خانواده خود نداشته باشند. در واقع یکبار دیگر والدین باید در عمل نشان بدهند که شایستگی چنین هدایتی را دارند. متأسفانه من شاهدی که بسیاری از والدین از عهده چنین مهمی بر نمی آیند و از چنین شایستگی برخوردار نیستند.

۱۳- برای کمتر کردن تأثیرات مهاجرت و جبران جدایی اعضای خانواده، تا آنجا که امکان دارد باید والدین وقت بیشتری با کودکان خود صرف کنند و رابطه عاطفی خود را با آنها حفظ کنند.

خانمی در نامه ای از تهران تجربه خود را در این رابطه مطرح میکند:

" فکر می کنم هر کسی در هرکجای دنیا که به دلایل خاص خود اقدام به مهاجرت می کند با این مشکل تا مدتی دست به گریبان خواهد بود. البته این مدت زمان بستگی به شخصیت و وابستگی های او به محیط و افرادی که قبل از مهاجرت با آنها سروکار داشته، دارد. من مدت پنج سال دور از خانواده در ایتالیا زندگی کردم و به این حالات آشنایی کامل دارم. به دلیل وابستگی به فرهنگ خود، مدت دو سال است که به ایران برگشته ام و با وجود نبودن خانواده ام در ایران و اقامت آنها در امریکا من ترجیح دادم در کشورم زندگی کنم و جالب اینجاست که بعد از گذشت این مدت در کشور خود نیز دچار این مشکل شده ام. فکر می کنم تنها خانواده بهترین و کامل ترین مجموعه ای است که باعث جلوگیری از بروز چنان مشکلاتی خواهد بود."

به طور خلاصه مهاجرت استواری خانواده را بر هم میزند و فشارهای زیادی بر ساختار آن وارد میکند. تنشی که بر ساختار و روابط خانواده وارد میشود و جدایی اعضای خانواده در نتیجه مهاجرت، میتواند مشکلات خانواده را عمیقتر و همیشگی کند. تنها با آمادگی از قبل و شناخت درست میتوان با این مشکلات مواجه شد و آنها را از سر راه برداشت. ای کاش همه ما احساسی را داشتیم که در شعر اول این مقاله از شاملو آمده است یعنی در هر کجای دنیا که هستیم احساس کنیم در کنار افرادی هستیم که دوستشان داریم. متأسفانه واقعیتهای اجتماعی-اقتصادی، فرهنگی و فردی تغییرات عمیقی را در انسانها و ارتباطهای آنها به وجود می آورد. باید با این تغییرها هوشیارانه برخورد کرد.